



ما به عالمانی نیاز داریم که با علم شان یگانه باشند

داوری اردکانی گفت: فلسفه در وجود آشتیانی زنده بود و برای فلسفه زندگی می‌کرد. ما در کار علم به عالمانی که با علم‌شان یگانه هستند، نیاز داریم. آشتیانی عین فلسفه‌ای بود که می‌گفت.

داوری اردکانی گفت: فلسفه در وجود آشتیانی زنده بود و برای فلسفه زندگی می‌کرد. ما در کار علم به عالمانی که با علم‌شان یگانه هستند، نیاز داریم. آشتیانی عین فلسفه‌ای بود که می‌گفت.

به گزارش خبرنگار مهر، رضا داوری اردکانی در همایش بزرگداشت حکیم ملا هادی سبزواری و یادبود دهمین سال درگذشت جلال الدین آشتیانی که در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران برگزار شد، در ابتدای سخنان خود گفت: به این مناسبت که باید در باب سبزواری و آشتیانی بحث شود، فکر کردم که خاطره‌ای بگویم اما خاطرات‌گویی در فلسفه زیاد وجهی ندارد. یکی از غنیمت‌های زندگی من، آشنایی با آشتیانی بوده است و این آشنایی به ۵۰ سال پیش برمی‌گردد. آشتیانی زمانی می‌خواست به تهران بیاید و در اینجا تدریس و تحقیق کند و همان طور که می‌دانید انجام نشد. از کارهایی که ایشان می‌خواستند انجام دهند، تدوین یک متن فلسفه اسلامی به زبان امروزی برای دانشجویان بود که جای این‌گونه متون نیز خالی است.

این چهره ماندگار فلسفه افزود: فکر می‌کردند که من در این کار می‌توانم معاون و معین ایشان باشم، چرا که در طول دورانی که با ایشان ارتباط داشتم، همواره سؤالاتی از ایشان می‌کردم و فکر می‌کردم که این سؤالات می‌تواند نوع پرسش‌هایی باشد که برای دانشجویان آن زمان مطرح می‌شود. در زمانی که آشتیانی در مشهد بودند، برایم نامه‌هایی می‌نوشتند و در آنها ذکر می‌کردند که چه کار می‌کنند، چه می‌نویسند و چه برنامه‌ای دارند. در آن نامه‌ها من سؤالات خودم را می‌دادم و ایشان هم جواب می‌دادند. شاید یکی از مطالبی که از ایشان پرسیده بودم، راجع به معاد جسمانی باشد که بخشی از آن را در نامه‌ای که دارم، برایتان قرائت می‌کنم.

داوری اردکانی ادامه داد: با خواندن چند سطر از این نامه مشخص می‌شود که ایشان چه دقتی در بیان مسائل داشته است. شاید سؤال کرده بودم که مساله قدیم بودن نفوس درست است؟ این نمی‌تواند درست باشد چون نفس در عالم عقل نمی‌تواند موجود باشد، چون اضافه‌ای به بدن ذاتی نفس است. یا اگر از برای انسان علمی فرض شود که بدن نباشد قهراً عقل صرف است و عقل دارای تکثر فردی نمی‌باشد و نوع عقل منحصر است در فرد واحد. لذا عقول انواع مختلفه‌اند نه افراد مختلفه و اگر گفته شود انسان قبل از دنیا به وجود برخی موجود بوده است جواب آنکه تکثر بر افراد برزخی از ناحیه جهات متکثر در عقل است که فاعل برزخ است ولی موجود برزخی جسم متخیله است و حوزه حسی ندارد بلکه خیال صرف است و بدن علم قوه متخیله است. بدن اخروی می‌شود همان بدن برزخی موجود در نزول یعنی قوس نزولی باشد. ناچار باید انسان عقلی تنزل نموده و انسان برزخی متصور شود و انسان برزخی تنزل کرده و اگر استقرار در رحم ماده قوس صعودی خود را شروع نموده تا به مقام تجرد برزخی برسد.

وی افزود: این را گفتم که توجیه کنم که پاسخ سوال یک مقدمه ای است به مقام آقای آشتیانی در فلسفه و این که چرا آقای کرین او را ملاصدرای زمان می‌دانسته است. به همین اشاره اکتفا می‌کنم. یک کلمه در مورد مقام ایشان می‌گویم. گفتم که در ۵۰ سال پیش با ایشان آشنا شدم و این آشنایی اتفاقی نبود، بلکه به سبب یکی از دوستان بود. به محض اینکه شنید که من دانشجوی فلسفه هستم، ایشان اعتراضش را به کانت آغاز کرد. من از کانت دفاع نمی‌کردم اما با نحوه اعتراض ایشان موافق نبودم. اما بحث آنگونه که باید پیش نرفت و در واقع یک طرفه بود، همانطور که باید می‌بود. چرا که بحث یک جانبه بود چرا که ایشان استاد بودند و من دانشجویی بیش نبودم. در ابتدای این مباحث فهمیدم که فلسفه برای او زندگی است. فلسفه فقط برای خواندن نیست بلکه فلسفه برای زندگی است.

داوری اردکانی با اشاره به بحثی که در قبل از دکتر اعوانی مطرح کردند مبنی بر اینکه وجود، محمول حقیقی است؛ گفت: کسی نمی‌تواند منکر آن شود. مگر اینکه بگویید که قضیه بی‌معناست. بحث آن روز به ارادت من و لطف ایشان تبدیل شد تا زمانی که ایشان می‌خواستند به تهران بیایند و می‌خواستند کتاب فلسفه اسلامی بنویسند. آنچه برای من مهم بود این بود که در محضر ایشان کسب فیض می‌کردم. زنده بودن فلسفه در وجود ایشان و برای فلسفه زندگی کردن در او بود. ما به این نیاز داریم. ما در کار علم به عالمانی که با علم‌شان یگانه هستند، نیاز داریم. آشتیانی عین فلسفه‌ای بود که می‌گفت.

این استاد فلسفه افزود: در زمانی که در مشهد رفتم و سخنرانی کردم و در آنجا کار غزالی گفتم، ایشان به شدت مخالفت کرد و سریعاً نسبت به آن حکمی صادر کرد. به او گفتم که من تاریخ فلسفه اسلامی را می‌بینم اما شما فلسفه اسلامی را می‌بینید و گاهی فکر می‌کنم که اگر غزالی نبود، چه می‌شد. آیا نصیرالدین طوسی و فخر رازی و به وجود می‌آمد؟ برای ایشان این حرف نه قابل رد بود و نه قابل قبول و ایشان برای این حرف‌ها اهمیت نمی‌دادند. برای ایشان تهافت الفلاسفه غزالی سراسر مخالفت با فلسفه است و قبول نمی‌کردم که غزالی راهی در فلسفه گشوده است.

وی در پایان افزود: از اینکه سال‌ها از محضر آشتیانی استفاده کردم، بسیار خوشحالم و خودم را ملامت می‌کنم که اگر مجموعه‌ای از این نامه‌ها را اکنون داشتم، می‌توانست کتاب مفصلی باشد که به همگی کمک کند.